

کفائت در ازدواج

✍ دکتر عبدالرسول دپانی

عقد نکاح مانند سایر عقود دارای شرایط و موانعی است که با وجود آن شرایط و فقدان موانع مخصوص و همچنین وجود مقتضیات دیگر، محقق می‌گردد. یکی از شرایطی که البته در شرطیت آن برای ازدواج بین علمای اسلام اختلاف نظر وجود دارد، شرط کفائت می‌باشد. ما در این مقاله مختصر، ابتدا معنای کفائت را بیان نموده سپس نظر فقهای اهل تسنن و تشیع را به طور اجمال در خصوص شرط بودن آن و وجوه مختلف کفائت ذکر نموده آنگاه دلایل اجتماعی لزوم توجه به این شرط را بیان می‌کنیم و در نهایت نظر قانون مدنی را نیز درباره آن مطرح خواهیم ساخت.

معنای کفائت

«کفائت» (به فتح و کسر کاف و مد الف) یا کفایت، واژه‌ای تازی است و مصدر فعل کفا (مهموز اللام به معنای «همتایی» و «مثل بودن» می‌باشد. الفاظ «کَفُوْ» (به ضم کاف و سکون فاء و واو پایه همزه، کَفَاء (به فتح کاف)، کَفء (به فتح و یا به کسر کاف و سکون فاء) کَفِیء، همه به معنای مثل و نظیر می‌باشند^(۱) مثلاً اگر گفته شود فلانی کَفائی ندارد،

یعنی نظیری برای او نیست^(۱). تکافؤ نیز به معنای برابر بودن می باشد مثلاً در روایت نبوی آمده است: المسلمون تتكافأ دماؤهم یعنی خون مسلمانان با هم فرقی ندارد و اعم از شریف و یا ضعیف با مسلمان هم عرض خود برابر است و لذا خوبیهای هر کدام نیز نباید با هم فرق کند.^(۲)

و اما منظور از کفائت در اصطلاح علمای حقوق و فقه که مورد نظر این مقاله نیز می باشد، نوع خاصی از آن یعنی کفائت در نکاح می باشد. در اصطلاح این علماء منظور از کفائت، برابری زوج و زوجه در حَسَب و نَسَب و دین و مقام و رتبه اجتماعی و غیر آن می باشد^(۳) مثلاً گفته می شود هذا كفء له یعنی او با وی در مال و حسب و نسب مساوی است.^(۴) کفائت در این معنا به عنوان یکی از شرایط صحت ازدواج مورد بحث و بررسی فقهای اهل سنت نیز قرار گرفته و در کتابهایی مثل الفقه علی المذاهب الاربعه^(۵) فصل مستقلی به اعتبار این شرط اختصاص یافته است.

بنابراین، کفو، به معنای «همتا» و «مثل در ازدواج» در یکی از وجوه نسب، شغل، دین و ایمان، مال و یسار و رتبه اجتماعی بوده و جمع آن اکفاء می باشد. در حدیثی از پیامبر اکرم (ص) آمده است: انکحوا الاکفاء یعنی آنهایی را که از وجوه مختلف همتای همدیگر محسوب می شوند به ازدواج همدیگر در آورید. در روایت دیگری از پیامبر آمده است المؤمنون بعضهم اکفاء بعض. در سوره توحید نیز کفویه معنای مثل، مانند و همسر آمده است.

صاحب مجمع البحرین کفائت را تساوی در اسلام و ایمان معنی نموده است و ادامه

۱- البته کفایت مصدر فعل کفی (معتل اللام یائی) به معنای شرط کافی به معنای علت تامه در مقابل شرط لازم به معنای علت تامه به کار می رود. مثلاً گفته می شود: فلانی کفایت فلان کار را ندارد، یعنی فرد مزبور نمی تواند کار مورد نظر را کاملاً پوشش دهد و از این رو برای مثل چنین کاری مناسب نیست.

۲- مجمع البحرین، ج ۱، ص ۳۵۹

۳- لسان العرب، همان

۴- کتاب العین، ج ۵، ص ۴۱۴

۵- عبدالرحمن جزیری، الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۴، ص ۵۴ چاپ انتشارات دارحیاء التراث العربی،

می‌دهد که عده‌ای در کفایت، توانایی بالفعل و بالقوه زوج را از نظر اقتصادی در امر پرداخت نفقه معیار قرار داده‌اند ولی در نهایت می‌گویند که در نزد فقهای امامیه کفایت ایمانی و دینی مشهور است.

نظر فقهای اسلام در خصوص شرطیت کفایت در ازدواج

همان طور که صاحب مجمع البحرین می‌گوید شیعه در بین مذاهب اسلامی کفایت اقتصادی، حسبی، نسبی، شغلی، جنسی و... را «به طور مستقیم» در ردیف شرایط صحت نکاح به شمار نیاورده است ولی این شرط را از سایر آثار و احکام مربوط به ازدواج می‌توان استنباط نمود.

آنها که کفایت را شرط نکاح دانسته‌اند، آن را به معنای «برابر بودن» زن و مرد در مواردی دانسته‌اند که وجوه مختلف آن اجمالاً ذکر شد. البته عده‌ای از فقهای اهل سنت فقط کفایت را از یک طرف شرط دانسته‌اند. به نظر ایشان رتبه مرد باید بالاتر از زن باشد و عرفاً نیز مرد در اثر ازدواج با کسی که شأن او پایینتر از اوست مورد طعن قرار نمی‌گیرد ولی زن این طور نیست و لذا شأن زن این است که مرد متناسب با شأن وی یا بالاتر از شأن او به ازدواجش درآید ولی بر مرد لازم نیست حتماً زن هم شأن خود بگیرد و می‌تواند با کمتر از شأن خود ازدواج کند.^(۱)

در بین اهل سنت به طور صریح شافعیها، حنبلیها و حنفیها کفایت را در ازدواج معتبر دانسته و به عنوان یکی از شرایط عقد بر شمرده‌اند البته ایشان در وجوه کفایت اختلاف نموده‌اند. حنفیها وجوه برابری مرد و زن را برای تحقق کفایت در شش امر دانسته‌اند که عبارتند از: نسب، اسلام، شغل، آزادی، ایمان و مال^(۲) مثلاً برای کفایت شغلی می‌گویند شغل اهل زوج باید با شغل اهل زوجه عرفاً و عادهً برابری نماید. مثلاً اگر حرفه خیاطی در نظر عرف بالاتر از حرفه نخ ریزی باشد، پسر نخ ریس کفو دختر خیاط نمی‌باشد!

۱- همان ج ۴ ص ۶۰

۲- همان، ج ۴ ص ۵۵

زیرا حرفه این دو با هم برابری نمی‌نماید. مالکیها کفائت در ازدواج را در دو امر دانسته‌اند اول سلامت از عیوب و دوم داشتن ایمان که از این نظر مالکیها با شیعه هم عقیده‌اند. شافعیها کفائت را شرط دانسته و نبودن آن را عار بر زوجین تلقی نموده و وجوه آن را نیز بر چهار امر دانسته‌اند که عبارت است از: نسب، دین، آزادی و شغل. بنابراین، شافعیها مهمترین وجوه کفائت یعنی کفائت در مال و یسار را که ما از آن به کفائت اقتصادی تعبیر می‌نماییم در بین وجوه کفائت به حساب نیاورده‌اند. یعنی تلقی ایشان از کفائت همان برابری در دین، اسلام، آزادی، حرفه و نسب است. حنبلیها کفائت را در پنج امر دانسته‌اند این عناوین: دین، شغل، مال و یسار، آزادی و نسب است. بنابراین، در خصوص کفائت اقتصادی فقط حنفیها و حنبلیها قایل به چنین شرطی شده‌اند ولی شافعیها کفائت اقتصادی یعنی کفائت در مال و یسار را شرط صحت عقد ازدواج نمی‌دانند و مالکیها نیز همان طور که گفته شد هم عقیده با شیعه، کفائت را فقط در ایمان و آن هم نه به صورت مستقیم بلکه کفر را به صورت مانع معتبر دانسته‌اند.^(۱)

شایان یادآوری است شیعه شرط کفائت را در بین شرایط صحت نکاح آورده ولی تعبیرش از کفائت، همان کفائت در دین و آزادی می‌باشد. شیخ مفید در این رابطه در مُغْنِیهِ می‌فرماید:

والمسلمون الاحرار بالاسلام والحرية في النكاح وان تفاضلو في الشرف والانساب كما يتكاثرون في الدماء والقصاص فالمسلم اذا كان واجداً طوياً للاتفاق بحسب الحاجة على الازواج مستطیعاً للنكاح مأموناً على النفس والاموال ولم يكن به آفة في عقله ولاسفه في الرأي، فهو كفوف في النكاح.^(۲)

یعنی «مسلمانان غیر بنده، در اسلام و آزادی، کفو همدیگر در نکاح محسوب می‌شوند حتی اگرچه از نظر شرف و نسب با هم متفاوت باشند. بنابراین، همان طور که مسلمانان در خون و قصاص مساوی همدیگر هستند، به همین ترتیب، اگر شخص

۱- مرحوم محمدجواد معنی، الفقه علی المذاهب الخمسه ص ۳۲۶

۲- شیخ مید، مقنعه، ص ۵۱۲ باب الکفائه فی النکاح

مسلمان واجد توانایی اتفاق به آن گونه که بر شوهران لازم می‌شود، باشد و همچنین برای ازدواج قادر بوده و قابل اطمینان از جهت سپردن افراد و اموال نیز باشد و نقص عقلی نیز نداشته سفیه هم نباشد، چنین فردی واجد صفت «کفو» برای ازدواج می‌باشد. شیعه که کفایت را فقط در دین معتبر دانسته، به حدیثی معروف از پیامبر استناد می‌کند که می‌گوید: اذا جائکم من ترضون خلقة و دینه فزوجوه الا تفعلوه تکن فتنه فی الارض و فساد کثیر. یعنی کسی را که به دینداری و اخلاق وی راضی هستید، دختر خود را به ازدواج وی درآورید که اگر این کار را نکنید، فتنه و فساد بزرگ در زمین به پا خواهد شد.^(۱) همین روایت مستند مالکهای از اهل سنت می‌باشد که قایل به عدم رعایت شرط کفایت در نکاح (در معنایی غیر از کفایت دینی) می‌باشند.

شیعه معتقد است شرط کفایت در غیر دین با نص قرآن کریم که می‌فرماید: ان اکرمکم عندالله اتقیکم و همچنین با اصول برابری مسلمین در تعارض است. در روایتی آمده است: هیچ عربی بر عجم برتری داده نشده است مگر به واسطه تقوی. همچنین شرط کفایت با سنت پیامبر اکرم (ص) که فاطمه دختر قیس را به ازدواج زید بن اسامه در آورد و بنی‌یاضه را امر کرد که به ازدواج ابا هند حجام^(۲) درآید، در تعارض می‌باشد. این سنت آشکار پیامبر (ص) گواه دیگری است بر این که کفایت شرط صحت نکاح نمی‌باشد.

ما در ادامه، احادیثی را مورد بررسی قرار می‌دهیم که به نوعی شرط کفایت را در سایر جنبه‌ها مدنظر قرار داده‌اند که حتی برای شیعه می‌تواند مورد استناد قرار گیرد. در حدیثی که تقریباً در همه کتب روایی شیعه موجود است، خود پیامبر (ص) می‌فرماید که علی (ع) برای فاطمه (س) آفریده شد و اگر خداوند فاطمه (س) را برای علی (ع) نمی‌آفرید، در روی زمین همتایی برای علی (ع) و همسری در شأن وی از

۱- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۷ باب ۱۳، باب الکفائة فی النکاح

۲- البته حجامت در گذشته از مشاغل پست به حساب می‌آمده است.

بنی آدم و غیر بنی آدم پیدا نمی شد.^(۱) شکی نیست که مؤمنین در زمان پیامبر کم نبودند و اگر منظور از کفایت در ایمان بوده باشد نباید از بین مؤمنین فقط یک همسر در شأن حضرت علی (ع) باشد. به علاوه، در روایات متعدد دیگری که توصیه شده است، که با چه خانواده‌ای وصلت کنید، گواه بارز و آشکاری است بر این که ائمه به طور مطلق فارغ از این شرط در ازدواج نبوده‌اند ولی نمی‌خواسته‌اند به طور مصرح زمینه‌ای را برای توجیه نابرابریهای اجتماعی که ریشه‌کن کردن آنها اساس اسلام را تشکیل می‌دهد، فراهم نموده باشند، مثلاً در روایتی آمده است:

الشجاعه فی اهل خراسان و الباه فی اهل بربر و السخاء و الحسد فی العرب فتخیروا لنطفکم

یعنی اگر به دنبال داشتن فرزندی شجاع هستید، زنی از اهل خراسان و اگر زنی برای مسایل جنسی می‌خواهید از اهل بربر و برای بخشش و حسد از اهل عرب همسر برای نطفه‌های خود انتخاب کنید^(۲) روایات متعدد دیگر در باب اختیار نوع همسر از جهات مختلف مثل این که بوی خوب بدهد، زیباروی، سفید، مولند، گشاده‌رو، بذله‌گو، باکره و ولود^(۳) باشد، و یا کراهت از ازدواج با برخی ملیتها که گفته شده وفادار نیستند، کراهت ازدواج با احمق^(۴) همه و همه دلالت بر لزوم شناسایی قبل از ازدواج و حداقل بر لزوم کفو بودن از یک طرف دلالت دارد و نشان می‌دهد ائمه نیز فارغ از شرط کفایت در ازدواج نبوده‌اند. به علاوه، در برخی روایات به طور صریح کفایت اقتصادی مدنظر قرار گرفته شده است مثل این روایت که می‌فرماید: الکفو ان یکون عنیفا و عنده یسار.^(۵) در روایت دیگر از پیامبر آمده است: النکاح رق فاذا انکح احدکم ولیده فقد ارقها فلینظر

۱- وسایل الشیعه، ج ۷، ۴۹- فقه، ج ۳، ص ۳۹۳. بحارالانوار ج ۴۳، ص ۱۰. تهذیب، ج ۷، ص ۲۷۰

۲- وایل الشیعه ج ۷ ص ۲۹

۳- وسایل الشیعه ص ۳۳ ج ۷

۴- البته در این روایات تأکید شده با زن احمق ازدواج نکنید ولی در مورد ازدواج با مرد احمق حکمی نیامده است. ر.ش. باب ۳۳ نکاح در این روایت آمده است ایاکم و تزویج الحمقاء فان صحبتها بلاء و ولدها ضیاع.

۵- وسایل، نکاح، حدیث ۵ باب ۲۸

احدکم لمن یرق کریمته.^(۱)

همچنین از اجازه‌ای که به مرد داده شده مبنی بر دیدن محاسن زنی که می‌خواهد با وی ازدواج کند می‌توان فهمید که کفائت در ظاهر نیز مدنظر می‌باشد زیرا معمولاً زن پوشیده است و برای شناخت خصوصیات وی باید حجاب برطرف شود. کفائت ایمانی با دیدن محاسن زنی معلوم نمی‌شود پس مشخص می‌گردد که منظور از تفحص از حال زن برای شناخت کفائت جسمی و ظاهری است نه کفائت ایمانی.

باز در روایت نبوی دیگر آمده است: المؤمنون بعضهم اکفاء بعض^(۲) یعنی برخی از مؤمنین همتای بعض دیگر به حساب می‌آیند. بنابراین، اگر هر مؤمنی صرفاً به دلیل داشتن ایمان بتواند کفو مؤمن دیگر محسوب گردد، ذکر کلمه بعض در این روایت قید اضافه خواهد بود یعنی باید روایت به طور مطلق می‌فرمود: مؤمنین کفو همدیگرند. البته در برخی روایات دیگر قید «بعض» نیامده است. بر همین اساس، شیخ کلینی در کتاب کافی بابی را تحت عنوان «باب ان المؤمن کفو المؤمنه» اختصاص داده است^(۳) یعنی فقط کفائت در ایمان را مدنظر قرار داده است. هرچند ظاهر این دو روایت با هم در تعارضند ولی می‌توان معتقد شد با توجه به این که روایتی که در آن کلمه بعض وجود دارد، مورد استناد فقهای اهل تسنن و شیعه از جمله علمای بزرگی همچون شهید ثانی در شرح لمعه نیز واقع شده است،^(۴) بایستی در مقام جمع بین این دو روایت برآمد زیرا بعید به نظر می‌رسد که سند روایتی که کلمه «بعض» در آن وجود دارد مخدوش باشد. شاید توان گفت در روایتی که کلمه بعضی وجود ندارد، پیامبر در مقام بیان یکی از وجوه کفائت یعنی ایمان بوده و در روایت دیگر که کلمه بعض آمده است می‌خواهد بگوید وجوه دیگری برای کفائت هست ولی البته به دلیل مسائل اجتماعی نتوانسته آن وجوه را ذکر کند و مثلاً مصرحاً بیان کند که چگونه مؤمنی کفو مؤمن دیگر می‌باشد. به هر حال، ظاهر

۱- وسایل، نکاح، حدیث ۸ باب ۲۸

۲- وسایل الشیعه، کتاب النکاح، باب ۲۷ از ابواب نکاح ج ۷، ص ۴۷

۳- شیخ کلینی، فروع کافی، ج ۵ ص ۳۳۹

۴- شهید، شرح لمعه، ج ۵، ۲۳۵

این روایت نشان می‌دهد صرف داشتن ایمان برای همتا بودن کافی نیست بلکه علاوه بر ایمان، باید شرایط دیگری نیز موجود باشد تا بتوان مردی را همتای زنی دانست. روایت دیگر که از آن انحصار کفالت دینی استناط شده روایتی است به این مضمون که:

من تزوج امرأة و لا تزوجها الا لجمالها لم ير فيها ما يحب، و من تزوجها لما لها و لا تزوجها الا له، و كله الله فعليكم بذات الدين.^(۱)

یعنی اگر کسی زنی را فقط برای زیبایی اش بگیرد به آنچه که در او از زیبایی جستجو می‌کند نخواهد رسید. اگر برای مالش بگیرد خدا او را به همان مال واگذار می‌کند لذا در جستجوی زنان دین‌دار باشید.

با دقت در این روایت می‌توان معتقد شد که روایت فوق بر نفی شرط کفالت دلالت ندارد و فارغ از مسأله کفالت آن هم فقط به مردان توصیه می‌کند که اهتمام نظر خود را در امر ازدواج «فقط» معطوف به مال و یا زیبایی زنان نکنند. در بعضی از این روایات به مردان تأکید می‌شود که اگر به دنبال زنان دین‌دار باشند، به مال و زیبایی نیز خواهند رسید. برعکس، از برخی روایات چه بسا بتوان استنباط نمود که معصوم درصدد بیان شرطیت کفالت می‌باشد مثلاً آنجا که می‌گوید: من تزوج امرأة لجمالها جعل الله جمالها و بالاً علیه^(۲) یعنی اگر مردی زنی را فقط برای زیبایی اش اختیار کند خداوند این زیبایی را اسباب دردسر آن مرد قرار می‌دهد. البته این نتیجه منطقی عدم کفالت است یعنی اگر مرد معمولی با زن بسیار زیبایی وصلت کند، تمام هم و غم وی مصروف حفظ آن زن از تعرض بیگانه خواهد شد و بدین وسیله برای وی دردسر ایجاد خواهد کرد. محتملاً اگر خود مرد نیز زیباروی باشد و به اصطلاح کفو آن زن از نظر زیبایی باشد، این مشکل بروز نخواهد کرد.

۱- وسایل الشیعه، کتاب النکاح باب ۱۴ باب استحباب تزویج المرأة لدینها - بحار ج ۱۰۰ ص ۲۳۵.

تهذیب ج ۷ ص ۳۹۹ کافی ج ۵ ص ۲۳۳

۲- وسایل الشیعه، ج ۷ ص ۳۲

هرچند ما در مقام توجیه این روایت بر عدم انحصار کفایت در کفایت ایمانی پای فشرديم ولی البته روایات دیگری نیز وجود دارد که بعضاً بر انحصار دلالت دارد که می‌توان در مقام توجیه آنها گفت پیامبر اکرم (ص) اهتمام نظر به سایر وجوه کفایت داشته ولی به دلایل دیگر کفایت را فقط در کفایت ایمانی منحصر و فقط کفایت در دین را مطرح ساخته است.

مثلاً در داستان ازدواج جویر با ذلفاء که به امر پیامبر صورت گرفت و در آن بحث در برتری شرافتی و نسبی مطرح می‌باشد که مورد ملاحظه قرار نگرفته است زیرا شاید پیامبر به درجه ایمان و اعتقاد آنها آگاه بود که بعداً از جهت این اختلاف شکوه نمی‌آوردند و یا چون پیامبر می‌دانست که بلافاصله پس از این ازدواج جویر شهید می‌شود برای شکستن نظام طبقاتی مبتنی بر ویژگیهای ظاهری این دستور را داده باشد. خلاصه به نظر می‌رسد این دستور پیامبر (ص) یک اقدام سمبلیک بوده که می‌خواسته است از این طریق درجه ایمان آن فرد و میزان تعبدش به دستورات پیامبر اکرم (ص) معلوم شود و یا همان طور که اشاره شد برای مبارزه با یک سری سنتهای جاهلی که ملاکهایی غیر از ایمان و تقوا را وسیله برتری و تفاخر خود می‌شمردند، بوده باشد.^(۱)

مسئله‌ای که مطرح می‌شود این است که اگر کفایت را به خصوص در جنبه اقتصادی شرط دانستیم، آیا منظور کفایت بالقوه است یا بالفعل؟ مثلاً ممکن است کسی کفایت اقتصادی بالفعل نداشته باشد ولی توان کار کردن داشته و مثلاً با توجه به سطح معلوماتش بتواند نفقه عیال را به عهده بگیرد. شیخ مفید کفایت اقتصادی بالقوه را کافی برای کفایت دانسته است. معلوم می‌شود که به هر حال از نظر شیخ مفید کفایت اقتصادی شرط می‌باشد ولی آن را منحصر در کفایت بالفعل ندانسته است. این در حالی است که برخی فقهای شیعه به طور صریح هیچ گونه کفایتی را در این جنبه شرط ندانسته‌اند.

۱- در این داستان، جویر فردی سیاه پوست، کوناه قد، زشت روی و فقیر بود (در روایت آمده زشت‌ترین سودانیها بود) به ازدواج ذلفاء درآمد و پس از آن پیامبر فرمود: مرد مؤمن کفو زن مؤمن است و زن مسلمان کفو مرد مسلمان است. یعنی کفایت را فقط کفایت در ایمان تلقی نمود. ر.ش. وسایل ج ۷ کتاب النکاح ص ۲۴ حدیث ۱- بحار ج ۲۲ ص ۱۹ باب ۳۷

شهید در شرح لمعه می‌فرماید:

لیسی التمكن من النفقه قولاً و فعلاً شرطاً فی صحه العقد.

یعنی نه قدرت فعلی و نه بالقوه برای پرداخت نفقه هیچ کدام شرط صحت عقد نکاح نیست و برای درستی نظر خود به آیه و انکحو الایامی... ان یكونوا فقراء یغنیهم الله من فضله^(۱) استناد می‌نماید.^(۲)

توجیه اجتماعی لزوم شرط کفایت در نکاح

هرچند ممکن است توجیهات فقهی ذکر شده برای لزوم شرط کفایت در نکاح مورد قبول عده‌ای قرار نگیرد ولی بهترین دلیل برای قبول این شرط بنای عقلاء و پیچیدگیهای روابط اجتماعی ناشی از تنوع نیازها در روابط خانوادگی است که به نوبه خود محصول تمدن جدید می‌باشد و در صورت عدم توجه به این شرط، مسائل اجتماعی عدیده‌ای بروز خواهد کرد. شکی نیست که ابنای بشرخواهی نخواهی به حسن ظاهر، شرافت در حسب و نسب، سن و قد و قامت، شغل و حرفه، مال و یسار تفاخر می‌کنند. هرچند بدکاری می‌کنند! ولی کاری است که متأسفانه انجام می‌دهند. طبع بشر این گونه است که اگر در خود برتری دید به طور ناخودآگاه در مقام قیاس ابلیس گونه برمی‌آید و قبل از این که به شکرگزاری به درگاه احدیت از جهت تفضلی که به او شده برآید، خود را برتر از دیگران می‌بیند. این امر به طور غریزی در حیوانات نیز وجود دارد. حال اگر بخواهیم با این تمایل طبیعی بشر مبارزه نماییم، کاری بدون نتیجه، عبث و یا سخت را در پیش رو داریم. اگر به علت بسیاری از طلاقها توجه شود، دلیل عمده‌اش عدم توجه به مسأله کفایت در جنبه‌های مختلف می‌باشد. خوب، چرا در مرحله پیدایش تأسیس ازدواج درست دقت نکنیم که بعد کار به طلاق بینجامد. مثلاً اگر صرفاً کفایت ایمانی را مدنظر قرار دهیم و زنی با قد و قامت ۱/۷۰ را به ازدواج مرد ۱/۴۰ متری در آوریم خود به خود

۱- قرآن کریم سوره نور آیه ۳۲

۲- شهید، شرح لمعه ج ۵ ص ۲۳۷

زمینه قهری برای اختلاف فراهم آورده‌ایم. یا مثلاً اگر زن بسیار زیبایی را به عقد مردی زشت‌روی در آوریم، زمینه از نظر اجتماعی برای طلاق فراهم است به خصوص این که خود قانونگذار اساسی‌ترین مورد از موارد طلاق خلع را در چنین موردی دانسته است^(۱) در همان داستان ازدواج جویر با ذلفاء نیز ابتدا با این که پدر ذلفاء می‌دانست که جویر بنا به امر پیامبر برای خواستگاری ذلفاء آمده است و پیامبر نیز جز از جانب خداوند حرفی نمی‌زند ولی باز پذیرش این دستور برای وی سخت می‌نمود و ابتدا در مقابل آن مقاومت نموده و به عدم کفایت استناد نمود ولی پیامبر با تصریح به مدنظر قرار دادن کفایت ایمانی فرمود: *المؤمن كفو المؤمنه* که همان طور که عرض شد برای شکستن برخی سنتهای جاهلی مرسوم به صورت قواعد مسلم آن زمان و یا برای ترغیب و تشویق جوانان برای ازدواج باشد که لازمه‌اش تسهیل در این امر با برداشتن شرایط اضافی بود. علی‌الظاهر ازدواج زید بن حارثه که بدون در نظر گرفتن شرط کفایت با زینب بنت جحش (دختر عمه پیامبر اکرم (ص)) صورت گرفت به دارا زینجامید و پس از مدت کوتاهی از هم جدا شدند.^(۲) به علاوه در شرایط زندگی کنونی، با مشکلات عدیده‌ای که قانونگذار برای طلاق به وجود آورده است، تصور شده که گویا ازدواج یک تأسیس همیشگی است در حالی که در صدر اسلام همان طور که ازدواج آسان بوده طلاق نیز به سهولت واقع می‌شده است و با کوچکترین نشانه‌های عدم کفایت حداقل از ناحیه مرد امکان انحلال این تأسیس مهیا بوده است.

به نظر ما سن و سال نیز باید از وجوه کفایت باشد. البته در هیچ کدام از نصوص شرعی در خصوص کفایت سنی حکمی نیامده است ولی این وجه کفایت چه بسا یکی از مهمترین وجوه کفایت باشد. باید تناسب سنی بین زوج و زوجه وجود داشته باشد که می‌تواند حداکثر تا ۶ سال باشد که براساس اختلاف در زمان بلوغ زن و مرد می‌باشد یعنی مرد حداکثر ۶ سال بزرگتر از زن باشد. بنابراین، اگر مرد مسنی به ازدواج دختر

۱- دکتر عبدالرسول دیانی، حقوق خانواده، ص ۱۷۶ انتشارات امید دانش تهران

۲- بحار الانوار ج ۱۷ ص ۹۸ ج ۱۳۱ و ۲۷۴ - تفسیر قمی، ج ۲ ص ۱۷۲ - وسائل الشیعه ج ۳ ص ۷۵

جوانی درآید لامحاله زمینه برای تفرق و شقاق فراهم است. در ادبیات داستانی و اشعار فرهنگ غنی پارسی نیز مثل‌های روشنی از توجه به این شرط شده است به قول شیخ اجل سعدی شیراز: زن جوان را تیر در پهلوی که پیر. یا شاعری می‌فرماید: کیوتر با کیوتر، باز با باز- کند همجنس با همجنس پرواز!

- یکی از وجوه بارز کفایت، کفایت در امور جنسی است و باید بی‌پرده سخن گفت. زیرا بسیاری از مشکلات از حجب و حیای بی‌جهت به وجود می‌آید. به نظر ما هم در لسان ائمه و بنا به مصالح اجتماعی یکی از وجوه قطعی و مؤثر کفایت، برابری و همتایی جنسی است.

در روایت نبوی آمده است: مردی که از نظر جنسی همسر مورد نظر خود را پیدا نمی‌کرد، از طرف پیامبر مکلف شد که به طایفه به خصوصی مراجعه کند و همسر خود را از آن طایفه برگزیند. مثلاً در خانواده‌ای که طبع گرم دارند ازدواج با زن از یک خانواده سرد مزاج جز سختی و مرارت شوهر چیز دیگری به همراه نخواهد داشت. با این مشکلاتی که از نظر اجتماعی و اخلاقی برای خانواده‌ها وجود دارد اگر مردی در اثر عدم شناخت ویژگی سرد مزاج خانواده خود مبادرت به ازدواج با چنین زنی بنماید، یک عمر باید پشیمان باشد و چاره‌ای جز تحمل ندارد! اگر این مرد دست از پا خطا کرد و مثلاً زن دیگری گرفت و یا خدای ناکرده مرتکب زنا شد در حالت اول برچسب شهوت‌طلبی برتن خود چسبانده و در حالت دوم نیز این زنا از نظر مقررات حقوق جزای محصنه تلقی شده و مرد مستوجب رجم می‌باشد که این از عدالت خداوند دور است که نیاز را بیافریند و طریق برآورده نمودن نیاز را پاسخگو نباشد.

از آن طرف ممکن است زن نیاز جنسی داشته باشد و مرد سرد مزاج وسیله گناه زن را فراهم آورد. چه بسا شناخت ویژگیهای جنسی همسر مؤثر و یا حتی بوی بدن موجب تنفر همسر را فراهم آورد در حالی که همین بو چه بسا برای دیگری موجب تحریک جنسی نیز بشود. لذا کفایت جنسی نیز بسیار مهم است و شاید این نوع کفایت نیز باشد. بسیاری از خانواده‌هایی که تنها وجه اشتراکشان در همین ملائمت و کفایت جنسی است.

بارها دیده شده کسانی که هیچ گونه وجه مشترکی با همدیگر ندارند صرفاً به دلیل همین کفایت جنسی سالیان متمادی همدیگر را در سایر جنبه‌ها تحمل می‌نمایند.

کفایت اخلاقی نیز باید مدنظر قرار گیرد. عمده کفایت که بعد از کفایت دینی و ایمانی مورد نظر فقهای شیعه قرار گرفته، کفایت اخلاقی است. بدیهی است منظور از کفایت اخلاقی، ملائمت و انطباق در خلق و خوی خود همسران نسبت به یکدیگر می‌باشد والا منظور پسندیده بودن اخلاق برای خانواده زن و شوهر نیست یعنی باید زن و شوهر خود اخلاق همدیگر را پسندند و از این نظر با همدیگر ملائمت داشته باشند. البته باید مجموع خصوصیات و وجوه کفایت را برای ارزیابی نهایی در نظر گرفت و وجود و یا عدم کفایت ضمن یک معادله‌ای که در آن تمامی پارامترهای مربوط به کفایت لحاظ شده محک زده می‌شود یعنی با توجه به مجموع خصوصیات ظاهری و باطنی و کمالات زوج و زوجه بتوان قضاوت نهایی در خصوص وجود و یا عدم وجود کفایت نمود. بنابراین، اگر کسی ملائمت و تمکن مالی وی کافی نیست ولی در عوض تحصیلات عالی دارد، می‌تواند با کسی که تحصیلات عالی ندارد ولی متمکن است ازدواج نماید. و شاید منظور قانونگذار شرعی نیز لزوم توجه به شرط کفایت، توجه به مجموع خصوصیات باشد. اگر جز این باشد برای تشخیص دقیق کفایت در همه وجوه آن کار به مزایده و یا مناقصه بین‌المللی! از طریق به کارگیری تمامی وسایل ارتباط جمعی و اینترنت خواهد کشید!!

نظر قانون مدنی راجع به شرط کفایت در نکاح

قانون مدنی هرچند کفر را در بین موانع درستی عقد نکاح آورده است ولی از عنوان کلی کفایت به عنوان یکی از شرایط صحت عقد سخنی به میان نیاورده است. یعنی در آنچه به شرایط صحت عقد نکاح برمی‌گردد، کفایت فقط به معنای کفایت ایمانی مدنظر قانون مدنی قرار گرفته است و این در حالی است که می‌توان معتقد شد در همین قانون، کفایت در سایر جنبه‌ها از جمله کفایت اقتصادی شغلی کفایت ظاهری در مقاطع مختلف

دیگر مدنظر قرار گرفته است.

کفایت اقتصادی

می‌دانیم یکی از آثار عقد نکاح لزوم پرداخت نفقه توسط زوج می‌باشد. این اثر نکاح به نوعی بر لزوم کفایت اقتصادی یعنی کفایت در مال و یسار دلالت دارد. این تکلیف قانونی که بر عهده مرد نهاده شده، مصادیق متعددی دارد و برای تعیین این مصادیق شأن زن ملاک قرار گرفته است. بدیهی است تأمین نفقه متناسب با شأن زن، فرع بر امکان و توان مرد در تهیه آن است. بنابراین، می‌توان قایل شد که کفایت اقتصادی نیز مورد توجه قانون مدنی قرار گرفته است لذا اگر شخص نتواند نفقه زن را آن طور که شأن وی اقتضا می‌نماید، تأمین نماید بهتر است مبادرت به چنین ازدواجی ننماید. یعنی باید در مرحله ایجاد و انعقاد عقد ازدواج، عدم کفایت را به صورت مانع ازدواج و یا کفایت را به عنوان شرط ازدواج در نظر گرفت که مشکلات بعدی که در اثر مسائل اقتصادی پیش می‌آید مطرح نشود. البته به نظر ما در این رابطه تواناییهای بالقوه زوج برای تهیه نفقه متناسب با شأن زوجه کفایت می‌کند هرچند اگر بدانیم نفقه شامل چه چیزهایی می‌گردد، حتی شاید بتوان قایل شد کفایت اقتصادی بالفعل مدنظر قانون مدنی بوده است. بنابراین، اگر زوج بداند که چنین تکالیفی بر عهده وی گذاشته شده تا حدی به مسأله لزوم کفایت اقتصادی آگاه خواهد شد. قانون مدنی در ماده ۱۱۰۷ نفقه را بدین شرح تعریف نموده است:

نفقه عبارت است از مسکن و البسه و غذا و اثاث البیت که به طور متعارف با وضعیت زن متناسب باشد و خادم در صورتی که عادت زن به داشتن خادم یا احتیاج او به واسطه مرض یا نقصان اعضاء.

مصادیق مصرح از نفقه در این ماده قانونی عبارتند از:

... مسکن یا کاشانه، محلی است که زن در آنجا زندگی خود را سپری می‌کند و آن باید متناسب با وضعیت و شأن زن باشد. که اگر متناسب با شأن و منزلت زن نباشد و یا بودن زن و مرد در یک منزل، متضمن خوف ضرر بدنی یا مالی یا شرافتی برای زن باشد، زن

می تواند مسکن جداگانه اختیار کند. بدیهی است که در صورتی که زن به حکم دادگاه منزل جداگانه اختیار نمود پرداخت هزینه چنین مسکنی بر عهده شوهر است و در صورت عدم پرداخت و یا عدم توانایی پرداخت توسط شوهر وی مشمول موارد ضمانت‌های اجرایی مدنی و کیفری پرداخت نفقه خواهد بود.^(۱)

همچنین اگر مرد زن را برای زندگی به بلاد کفر ببرد زن می تواند از سکونت در بلاد کفر صرفاً به این دلیل که سکونت در آن محل متناسب با شأن او نیست امتناع نماید.^(۲) -البسه جمع مکسر لباس و به معنای آنچه که شخص می پوشد، می باشد. پوشیدنی اعم از لباس و کفش و جوراب و امثال آن است که برای زندگی لازم می گردد. البته لباسها باید متناسب با فصول مختلف سال و موقعیت اجتماعی زن باشند. در صورتی که متعارف شأن زن، مقتضی داشتن لباسهای متعدد برای مجالس مختلف باشد، شوهر باید همه انواع آن را برای زن فراهم آورد.

-در رأس مواردی که مشمول نفقه می شود، غذا و خوردنی است. از نظر فقهی حتی مستحب است غذا و خوردنی، بهتر از غذای معمول منزل پدر نیز باشد. به هر حال، شأن و منزلت زن و نیازهای فصل در امر تعیین نفقه‌ای که بابت غذا تعلق می گیرد، مؤثر خواهد بود.

-اثاث الیبت، منظور از اثاث اشیایی هستند که در خانه برای زندگی به کار می روند از قبیل مبل، فرش، ظروف، رختخواب و امثال آنها از وسایل خانگی که متناسب با شأن زن باشد. مثلاً اگر ماشین ظرفشویی و ماکروفر متناسب با شأن زن باشد، باید توسط مرد تهیه شود.

خادم نیز در زمره مصادیق نفقه می باشد که وفق ماده ۱۱۰۷ (ق.م) در دو مورد باید برای زن خود خادم (نوکر) بیاورد، اول این که عادت زن در خانه پدری به داشتن خادم باشد. در این صورت، خادم نیز مانند مسکن و البسه باید متناسب با وضعیت اجتماعی

۱- همان، ص ۱۳۹

۲- شیخ محمدحسن نجفی اصفهانی، جواهر الکلام کتاب النکاح

زن در خانه پدری او باشد. دوم این که زن احتیاج به داشتن خادم پیدا کند که در این موارد، حتی لازم نیست موقعیت اجتماعی زن رعایت شود بلکه رفع احتیاجات او در نظر گرفته می‌شود. مثلاً اگر زنی چند قلو بزاید، مرد باید برای زن فرد دیگری را بگمارد که نیازهای زن را پاسخگو باشد. طبیعی است به وحدت ملاک باید هزینه‌های درمانی و کلیه مخارجی را که امروزه برای گذران زندگی لازم است، به موارد فوق اضافه نمود و خلاصه تمام وسایلی که زن با توجه به درجه تمدن و محیط زندگی و وضع جسمی و روحی خود بدان نیازمند است این است که شوهر باید به عنوان ریاست خانواده معاش زن و فرزند خود را عهده‌دار شود.^(۱)

کفالت شغلی

کفالت شغلی نیز مورد نظر قانون مدنی واقع شده است. و از بعض مواد دیگر این قانون می‌توان لزوم کفالت شغلی را نیز استنباط نمود. وفق ماده ۱۱۱۷ قانون مدنی یکی از حقوق غیرمالی زوج بر زوجه این است که مرد می‌تواند زوجه خود را از اشتغال به کاری که آن را منافی یا حیثیات خود می‌داند، منع نماید. البته قانون مدنی در این که آیا زن نیز می‌تواند مرد را از اشتغال به شغلی که گمان می‌کند خلاف مصالح اوست منع کند، ساکت است. ولی در این خصوص، قسمت پایانی ماده ۱۸ قانون حمایت از خانواده مصوب ۱۳۵۳ مقرر می‌دارد. زن نیز می‌تواند از دادگاه چنین تقاضایی را بنماید. دادگاه در صورتی که اختلالی در امر معیشت خانواده ایجاد نشود، مرد را از اشتغال به شغل مذکور منع می‌کند.

کفالت ظاهری و جنسی

در آنچه که به کفالت ظاهری برمی‌گردد در قانون مدنی در مواردی امکان فسخ عقد به واسطه عیب و یا تخلف از شرط صفت بنایی که فقهای اسلام از آن تحت عنوان تدلیس یاد کرده‌اند، وجود دارد.

مثلاً همین ولود بودن که قاعدهٔ صفت کمالی برای زوجه محسوب می‌شود، می‌تواند در مواردی خلاف آن در ضمن عقد بیاید و یا بنای طرفین بر عدم آن باشد مثلاً اگر مرد همسر از دست داده‌ای که فرزندان کوچک بسیار دارد، به دنبال زن عقیمی باشد که بسان مادری مهربان از فرزندانش نگهداری کند و حس مادری خود را نیز ارضاء نماید و عقد نکاح را بر عقیم بودن زوجه جاری سازد، بعد از عقد در صورتی که کشف خلاف شود و معلوم شود زن و ولود است یکی از مصادیق تخلف از شرط صفت مصرح و یا ضمنی محقق است که بر مبنای آن مرد می‌تواند نکاح خود را فسخ نماید. موارد تدلیس در نکاح و امکان فسخ آن، دلیلی هرچند اجمالی بر شرطیت کفایت است.

همچنین اگر عدم کفایت ظاهری به گونه‌ای باشد که زن از مرد به شدت متنفر باشد می‌تواند با بذل مهریه‌ای که دریافت نموده از شوهر طلاق خلع بگیرد. عدم کفایت جنسی اگر در قالب عیوبی باشد که برای زن و مرد وجود دارد به هر کدام از طرفین حق فسخ می‌دهد. ولی اگر در اموری باشد که در این قالبها نمی‌آید مثل عتن عارض بعد از عقد در صورت وقوع نزدیکی حداقل یک بار، برای زن امکان تمسک به عسر و حرج برای طلاق قضایی فراهم می‌آورد.

با این حساب، می‌توان ادعا نمود که قانون مدنی به نوعی از لزوم کفایت اقتصادی و شغلی و جنسی در بحث آثار نکاح سخن به میان آورده است.



ذَنْبٌ يُغْفَرُ وَ ذَنْبٌ لَا يُغْفَرُ وَ ذَنْبٌ يُجَازِي بِهِ فَأَمَّا الذَّنْبُ الَّذِي لَا يُغْفَرُ
فَالشِّرْكُ بِإِلَهِ وَ أَمَّا الذَّنْبُ الَّذِي يُغْفَرُ فَعَمَلُكَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ رَبِّكَ وَ أَمَّا
الذَّنْبُ الَّذِي يُجَازِي بِهِ فَظُلْمُكَ أَخَاكَ.

گناهی هست که بخشیده تواند شد و گناهی هست که سزای آن دهند اما
گناهی که بخشیدنی نیست شرک به خداست اما گناهی که بخشیده تواند شد
عملی است که میان خود و خدا کرده‌ای اما گناهی که سزای آن دهند، ستمی
است که به برادر خویش کنی.

«نهج الفصاحه»